

اتحادیه های کارگری

و سه مقاله دیگر

* از مجموعه آثار (۱)

* نویسنده: فریدریش انگلس

* برگردان: دکتر ناصر

* تکثیر از: حجت برزگر

* تاریخ تکثیر: ۲۰۰۰/۰۴/۱۷

* آدرس تماس با شبکه نسیم (اتحادیه مارکسیستها) از طریق پست الکترونیکی:

nasim@tele2.se

| صفحه | فهرست |
|------|---|
| ۲ | * اطلاع به خوانندگان |
| ۴ | ۱- مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه |
| ۶ | ۲- سیستم مزد |
| ۹ | ۳- اتحادیه های کارگری |
| ۱۵ | ۴- یک حزب کارگری |
| ۱۸ | ۵- فهرست منابع |

اطلاع به خوانندگان

ضرورت عاجل مبارزه با سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی، سوسیالیسم خرده بورژوائی و سوسیالیسم بورژوائی که سوسیالیسم و کمونیسم (علمی) را بخشاً در «برابری» («اقتصادی»)، «عدالت» و یا «عدالت اجتماعی» فرموله کرده اند و تحت عنوان سوسیالیست و کمونیست و حتی مارکسیست این خواسته های ایده آلیستی را ضمن به انحراف کشاندن توده مردم علی العموم و بطور مشخص طبقه کارگر، چه از نظر فکری و چه از نظر مبارزاتی، تبلیغ میکنند، مرا به تکثیر از جمله این اثر که بخشاً نقدی است بر این خواست ها و نظراتی که در خدمت بورژوازیست، واداشت. گو اینکه ابعاد مسئله بسی فراتر از دوران اخیر مبارزه طبقاتی جاری در ایران است و بعد جهانی دارد. یک بررسی تاریخی نشان خواهد داد که مبلغین سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی، سوسیالیسم خرده بورژوائی و بورژوائی (در اشکال مختلف آن)، چه صدمات عظیمی به جنبش

جهانی طبقه کارگر و امر رهایی بشریت از ستم و تخاصم طبقاتی وارد کرده اند. صرف شور انقلابی کارگران و توده های زحمتکش، در غیاب آگاهی از تئوری سوسیالیسم و کمونیسم علمی و تسلط آن بر جنبش کارگری و توده های زحمتکش، به رهایی از استثمار طبقاتی منجر نمی شود.

یکسان و برابر دانستن شور انقلابی با آگاهی کمونیستی - و نتیجتاً کوتاهی در آموختن تئوری سوسیالیسم و کمونیسم علمی و حرکت از آن - یکی از نقطه ضعف های جنبش کارگری، مردمی و انقلابی است. سوسیالیسم و کمونیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شد، مانند هر علم دیگر طلب میکند که با آن، به مثابه علم رفتار شود؛ یعنی آموخته شود.

در واقع، بیش از صدوپنجاه سال پیش، عدم درک تاریخی - اقتصادی سوسیالیست ها و کمونیست های تخیلی، سوسیالیست های خرده بورژوازی، «حقیقی» و بورژوازی، علت تبلیغ کردن چنین خواستها و نظرات ایده آلیستی از طرف آنان بود؛ ولی پس از آن زمان، علت، عدم درک تاریخی - اقتصادی آنها نیست که چنین خواست ها و نظرات ایده آلیستی ای که در خدمت بورژوازیست، آنها تحت عنوان مارکسیست (= پیرو علم شرایط رهایی پرولتاریا و یا تئوری سوسیالیسم و کمونیسم علمی) تبلیغ می کنند، و یا به خود مارکس نسبت میدهند، بلکه عملی است آگاهانه.

در این شرایط، بوجود آوردن امکانی دیگر جهت رجوع مستقیم مردم ایران به اسناد پایه ای تئوری سوسیالیسم و کمونیسم علمی، اهمیت ویژه ای یافت. اهمیتی که توسط دیگرانی که بنوبه خود و بهر طریق، در این راه مرا یاری کرده اند درک شده است و بدینوسیله از همگی ایشان تشکر می کنم.

شتابزدگی در تایپ تکثیر اول این اثر منجر به لغزشهای املاتی و لغزشهای جزئی دیگری شد و در تاریخ ۲۰۰۰/۰۴/۱۷ از طریق اینترنت پخش گردید. با فرصتی که در این فاصله یافتم، مجدداً به کتاب ترجمه فارسی رجوع نموده و لغزشهای موجود در تکثیر اول را تصحیح کردم.

با تقدیم احترامات

حجت برزگر

۲۰۰۱/۰۸/۰۴

در ۱۵ سال اخیر شعار بالا شعار انتخاباتی جنبش کارگری انگلستان شده است و در ایام بالا گرفتن کار اتحادیه های کارگری و بعد از الغای قوانین ننگین ضد ائتلاف در سال ۱۸۲۴، این شعار خدمات بزرگی انجام داد و از این مهمتر خدماتی بود که در زمان جنبش شکوهمند چارتیستی - یعنی زمانی که کارگران انگلیسی پیشاپیش طبقه کارگر اروپائی گام برمیداشتند انجام گرفت. اما زمان توقف نمیکند و بسیاری از موضوعاتی که پنجاه سال و حتی سی سال پیش دلخواه و ضروری بودند، اکنون کهنه شده اند و کاملاً نامتناسب میباشند. آیا آن راه حل معروف دیرینه نیز یکی از این موضوعات است؟

مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه؟ خوب، اما مزد روزانه عادلانه و کار روزانه عادلانه چیست؟ و اینها چگونه بوسیله قوانینی - که جامعه مدرن تحت آنها موجودیت یافته و تکامل می یابد - تعیین میشوند؟ برای آنکه بتوانیم پاسخی برای این سئوالات پیدا کنیم، بایستی نه به علم اخلاق یا حقوق و یا عدالت استناد ورزیم و نه به احساسات ظریف انسان دوستانه و دادگری و یا حتی شفقت و ترحم متوسل گردیم. آنچه از نظر اخلاقی عادلانه است، آری حتی آنچه برحسب قانون عادلانه است، میتواند با آنچه از نظر اجتماعی عادلانه است، بی اندازه تفاوت داشته باشد. درباره عدالت یا بیعدالتی اجتماعی میتوان فقط به کمک یک علم قضاوت کرد، بوسیله علمی که به واقعیات مادی تولید و مبادله میپردازد، یعنی علم اقتصاد سیاسی.

خوب، حالا بر اساس اقتصاد سیاسی چه چیزی مزد روزانه عادلانه و کار روزانه عادلانه نامیده می شود؟ خیلی ساده سطح مزد و مدت و شدت کار روزانه ای که بوسیله رقابت میان کارفرمایان و کارگران در بازار آزاد، تعیین می گردد. خوب، حالا که آنها به این نحو تعیین می گردند، چیستند؟

مزد روزانه عادلانه تحت شرایط عادی، مبلغی است که برای امرار معاش کارگر ضروری باشد، معیشتی که او بر اساس سطح زندگی، موقعیت و کشور خود لازم دارد تا قادر به ادامه کار و بقای نسل خود باشد. سطح واقعی مزد میتواند برحسب نوسانات جریان بازار، گاهی بالاتر و گاهی پائین تر از این مقدار باشد ولی در شرایط عادی این مبلغ باید بهرحال عبارت باشد از حد متوسط کلیه نوسانات مردها.

کار روزانه عادلانه بمعنی آن مدت از کار روزانه و آن شدت از کار واقعی است که طی آن یک کارگر تمام نیروی کار یک روزش را به مصرف رسانده باشد، بدون آنکه به فعالیت او برای انجام کار در فردای آنروز و یا روزهای بعد از آن لطمه ای وارد آمده باشد. بر این اساس، موضوع

میتواند بشرح زیر توصیف گردد:

کارگر تمام نیروی کار یک روز خود را به سرمایه دار میدهد یعنی تا حدی که برایش مقدور است و بدون آنکه تکرار مداوم آن غیرممکن گردد. در مقابل او درست همان مقدار از مایحتاج زندگی را دریافت میکند که ادامه همان فعالیت را برای او امکان پذیر میسازد، همین و نه بیشتر. برحسب طبیعت این قرارداد، کارگر هر چه بیشتر و سرمایه دار هر چه کمتر مایه میگذارد، این نوع کاملاً مخصوصی از عدالت! است.

ولی ما میخواهیم قدری عمیق تر به موضوع بپردازیم: از آنجا که طبق نظر اقتصاددانان سیاسی، مزد و مدت کار، بوسیله رقابت تعیین میشود، عدالت باید ظاهراً چنین باشد که هر دو طرف در شرایط مساوی، نقطه حرکت عادلانه واحدی داشته باشند. اما قضیه به این صورت نیست. اگر سرمایه دار نتواند با کارگر به توافق برسد، این امکان برایش وجود دارد که صبر کند و در ضمن اینمدت از سرمایه اش امرار معاش نماید. اما کارگر قادر به این کار نیست. او فقط از دستمزدش زندگی میکند و به این جهت باید در هر زمان، در هر جا و تحت هر شرایطی بکار بپردازد. برای کارگر نقطه حرکت عادلانه ای وجود ندارد. او بعلت گرسنگی در وضع کاملاً نامناسبی قرار دارد. با وجود این، طبق اقتصاد سیاسی طبقه سرمایه دار، این کمال عدالت است.

البته این حداقل موضوع است. بکار بردن نیروی مکانیکی و دستگاههای ماشینی در حرفه های جدید و بسط و تکامل دستگاه ماشینی در حرفه های که فعلاً رواج دارند، دائماً بیشتر «دستها» را از محل کارشان بیرون میراند و این امر بمراتب سریع تر از بکار گماشتن «دستهای» زائد شده توسط کارخانه های جدید کشور صورت میگیرد. این «دستها» بعنوان یک ارتش ذخیره کامل در اختیار سرمایه قرار میگیرند. در مواردی که وضع بازار بد باشد، اینها گرسنگی میکشند، به تکدی میپردازند، دزدی میکنند و یا آنکه بکارگاه میروند ﴿نگاه کنید به صفحات بعد﴾ و در ایامی که وضع بازار خوبست، برای گسترش تولید مورد استفاده قرار میگیرند و تا زمانی که نه تنها تمام مردان بلکه تمام زنان و اطفال کار پیدا نکرده باشند – یعنی آنچه میتواند صرفاً در ایام تولید اضافی سرسام آور مورد داشته باشد – رقابت ﴿میان افراد﴾ این ارتش ذخیره، موجب پائین نگاهداشتن دستمزدها شده، موجب تقویت قدرت سرمایه در مبارزه با کارگران میشود. کارگران نه تنها در مسابقه با سرمایه وضع ناجوری دارند بلکه باید وزنه سنگینی را هم که پایشان بسته شده است، به همراه بکشند. البته این امر از نظر اقتصاد سیاسی سرمایه داری به معنی عدالت است!

حالا ما میخواهیم بررسی کنیم که سرمایه بوسیله کدام منبع می خواهد این دستمزد کاملاً عادلانه را بپردازد. طبیعی است بوسیله سرمایه. ولی سرمایه تولید ارزش نمی کند و بااستثنای

ملک و زمین، کار تنها منبع ثروت است. سرمایه چیزی نیست بجز انبوهی از محصول کار. از این مطلب چنین نتیجه گیری میشود که مزد کار بوسیله خود کار پرداخت میشود و کارگر دستمزدش را از محصول کار خودش دریافت میکند. طبق آنچه معمولاً عدالت نامیده میشود، مزد کارگر باید عبارت از محصول کار او باشد و این، بر اساس اقتصاد سیاسی عادلانه نیست. برعکس، محصول کار کارگر نصیب سرمایه دار میشود و کارگر سوای مایحتاج زندگیش چیزی عایدش نمیگردد و باین ترتیب نتیجه نهائی این مسابقه غیرعادی رقابت «عادلانه» ایست که محصول کار کسانی را که کار میکنند بطور اجتناب ناپذیری در دست آنهاست که کار نمی کنند انباشته میسازد و محصول کار در دست آنها بصورت وسیله نیرومندی برای به بردگی گرفتن کسانی که آنها بوجود آورده اند، درمیآید.

مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه. درباره کار روزانه عادلانه _ که عادلانه بودن آن نیز عیناً در قماش عادلانه بودن اجرت است _ باید نکاتی را متذکر شد. ولی مجبوریم این مطلب را به فرصت دیگری محول نمائیم. از آنچه شرح دادیم، بوضوح عیان میگردد که این شعار قدیمی، کهنه شده و امروز دیگر اعتباری ندارد. عدالت اقتصاد سیاسی، و در حقیقت عدالتی که موجب تثبیت قوانین مسلط بر جامعه کنونی شده است، عدالتی کاملاً یک جانبه بوده و بنفع سرمایه دار است. به این جهت باید شعار انتخاباتی قدیم را برای همیشه بخاک سپرد و شعار دیگری را جانشین آن کرد.

این خود مردم زحمتکش اند که باید صاحب وسایل کار، مواد خام، کارخانه ها و ماشین آلات باشند.

سیستم دستمزد

در یکی از مقالات گذشته شعار احترام آفرین قدیمی «مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه»! را بررسی کردیم و باین نتیجه رسیدیم که در مناسبات اجتماعی کنونی، مزد روزانه عادلانه بطور اجتناب ناپذیری مترادف با ناعادلانه ترین نوع تقسیم محصولی است که بدست کارگر ساخته میشود، زیرا بخش اعظم این محصول بجیب سرمایه دار میریزد، در حالیکه کارگر مجبور است فقط به آن مقدار که برای ادامه کار و بقای نسلش ضروری میباشد، قناعت نماید.

این قانون اقتصاد سیاسی و یا به عبارت دیگر قانون تشکیلات اقتصادی موجود جامعه است که از مجموع قوانین نوشته و نانوشته انگلستان _ باضافه دادگاه عالی انگلستان _ پر قدرت تر میباشد تا زمانیکه جامعه به دو طبقه متخاصم تقسیم شده است یعنی از یک سو سرمایه داران

که مجموعه وسایل تولید – ملک و زمین، مواد خام و ماشین آلات را به انحصار خود درآورده اند و از سوی دیگر کارگران یعنی مردم زحمتکشی که از هر نوع مالکیت بر وسایل تولید محروم بوده و بجز نیروی کار خود چیزی ندارند، آری تا زمانیکه این تشکیلات اجتماعی وجود دارد، قانون مزد قدر قدرت میماند و هر روز زنجیرهای جدیدی میسازد تا بوسیله آنها کارگران را به بردگان محصولات خودشان – که بانحصار سرمایه داران در آمده اند – تبدیل سازد.

اتحادیه های کارگری انگلستان از تقریباً شصت سال پیش برعلیه این قانون مبارزه میکنند. خوب، نتیجه آن چه بوده است؟ آیا موفق شده اند طبقه کارگر را از نوکری سرمایه یعنی محصول کار خودشان، نجات بدهند؟ آیا این موقعیت را حتی برای یک گروه از طبقه کارگر فراهم آورده اند که توانسته باشد به این وسیله آنها را به مرتبه ای بالاتر از برده اجرتی ارتقاء داده و صاحب وسایل تولید و مواد خام و ابزار کار و ماشین آلات لازم برای حرفه شان کرده و باین ترتیب آنها را صاحب محصول کار خودشان نموده باشد؟ همه ما میدانیم که اتحادیه های کارگری نه تنها این کار را نکردند بلکه هرگز کوششی نیز در این مورد بعمل نیاورده اند.

ما بهیچ وجه نمیخواهیم ادعا کنیم که چون اتحادیه های کارگری چنین نکرده اند پس وجودشان بی فایده است برعکس، اتحادیه های کارگری چه در انگلستان و چه در هر کشور صنعتی دیگر – برای طبقه کارگر بعنوان ضرورتی برای مبارزه آنها بر ضد سرمایه محسوب میشوند. میانگین سطح مزد، مبلغی است که به اقتضای سطح زندگی معمولی کشور مربوطه برای تأمین مخارج اشیاء ضروری مورد نیاز مردم زحمتکش آن کشور کافی باشد. این سطح زندگی میتواند برای قشرهای مختلف کارگری، بسیار متفاوت باشد. خدمت بزرگی که اتحادیه های کارگری در مبارزه برای بالا بردن دستمزد و تقلیل ساعات کار انجام داده اند عبارت از این است که اینها می کوشند سطح زندگی را حفظ کنند و بالاتر ببرند. در ایست اند ﴿منتهی الیه شرقی لندن﴾، حرفه های فراوانی وجود دارد که باندازه کار بناها و شاگرد بناها مهارت لازم دارد و بهمان اندازه دشوار است مع الوصف دستمزدی که اینها دریافت میکنند، بزحمت نصف اجرت آنها ﴿بناها و شاگرد بناها﴾ میباشد. چرا؟ فقط باین جهت که یک تشکیلات قوی، گروهی از آنها را قادر میسازد که بتوانند بر طبق موازین جاری – که دستمزدها بر اساس آن تعیین میشوند – سطح زندگی بالاتری را مطالبه کنند، در حالیکه گروه دیگر که غیرمتشکل و ناتوان است، باید نه تنها به تجاوزات الزامی بلکه ظالمانه کارفرما نیز تن دردهد، یعنی سطح زندگی آنها رفته رفته تنزل میکند و به آن خو میگیرند که همواره با دستمزد کمتری به حیات خود ادامه بدهند و طبعاً دستمزدهایشان به سطحی تنزل میکنند که خود آنها بعنوان مقدار بخور و نمیری به آن تن در داده اند.

بنابراین قانون مزد به آن نحو نیست که مرزبندی خشک و منجمدی نماید بلکه در چارچوب

مشخصی بوده و بهیچ وجه انعطاف ناپذیر نمیباشد. در هر زمان (باستثنای دوران کساد بزرگ بازار)، در هر حرفه ای فضای مشخصی وجود دارد که در آن، سطح دستمزدها میتواند در اثر نتایج مبارزه میان طرفین متخاصم تغییر نماید. به هر صورت دستمزدها میتواند بوسیله چک و چانه زدن تعیین شوند و در این چک و چانه زدن، طرفی که بتواند مدتی طولانی تر و بنحوی مؤثرتر، استقامت نماید، شانس بیشتری برای آن خواهد داشت که بیش از آنچه به او میرسد، بدست بیاورد. اگر کارگران بخواهند بطور انفرادی با سرمایه داران معامله کنند، بسادگی مغلوب شده و مجبورند تسلیم نظر آنها گردند. ولی اگر تمام کارگران یک رشته، تشکیلاتی بوجود آورند و بین خود مبلغی جمع آوری و ذخیره کنند تا قادر باشند که در صورت لزوم در مقابل کارفرمایان طاقت بیاورند و به این وسیله از موقعیتی برخوردار باشند که بتوانند بعنوان یک قدرت با کارفرمایان مذاکره کنند، فقط و فقط در این صورت است که کارگران شانس آنها خواهند داشت که لاقط آن مقدار ناچیزی را که در ترکیب اقتصادی کنونی جامعه، مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه، قلمداد میشود، بدست بیاورند.

قانون مزد در اثر مبارزه اتحادیه ها لطمه ای نمی بیند بلکه برعکس به این وسیله اعتبار کسب میکند. بدون مقاومتی که بوسیله اتحادیه های کارگری صورت میگیرد، کارگر حتی آن مقداری را هم که برحسب مقررات سیستم مزد به او تعلق میگیرد، دریافت نخواهد کرد. فقط وحشت از اتحادیه های کارگری سرمایه داران را مجبور به آن میکند که ارزش نیروی کار در بازار را، به کارگران بپردازند. شواهدی میخواهید؟ نگاه کنید به دستمزدهائی که به اعضای اتحادیه های کارگری بزرگ پرداخت میشود و آنها را با مزدهائی که در حرفه های کوچک بشمار ایست اند لندن - یعنی آن زاغه های جانفرسای فقر - مقایسه کنید.

باین ترتیب اتحادیه های کارگری به سیستم مزد لطمه ای وارد نمیآورند. البته بیشتر یا کمتر بودن مقدار مزد نیست که موجب خفت طبقه کارگر میشود. این خفت بر پایه این واقعیت استوار است که طبقه کارگر، بجای آنکه در ازای کار خود، تمام محصول کارش را دریافت کند، مجبور است به دریافت بخشی از محصول خودش - که مزد نامیده میشود - رضایت بدهد. سرمایه دار تمام محصول را تصاحب میکند (و از آن مزد کارگر را می پردازد) زیرا که او صاحب وسایل تولید میباشد و به این جهت تا زمانیکه طبقه کارگر صاحب تمام وسایل تولید - یعنی ملک و زمین، موادخام، ماشین آلات و غیره - نبوده و به این وسیله صاحب تمام محصولات کار خود نشده باشد، هیچ گونه رهائی واقعی برای طبقه کارگر وجود نخواهد داشت.

اتحادیه های کارگری

۱

قبلاً فعالیت اتحادیه های کارگری را که موجب شدند تا حدی که بضرر کارفرمایان قوانین اقتصادی مربوط به دستمزد اجرا گردد، مورد توجه قرار دادیم. ما باز به این موضوع می پردازیم زیرا این نکته که تمام طبقه کارگر باید آنرا بطور اساسی درک کند، واجد اهمیت بسزائی است. تصور می کنیم که هیچ کارگر امروزی انگلستان احتیاج به آموختن این نکته نداشته باشد که هم نفع هر یک از سرمایه داران و هم منافع کل طبقه سرمایه دار در آنست که دستمزدها حتی الامکان تنزل داده شوند. همانطور که دیوید ریکاردو، بنحو انکارناپذیری نشان داده است: محصول کار بعد از تفریق تمام مخارج مربوطه به دو بخش تقسیم میگردد. یک قسمت آن مزد کارگران را تشکیل میدهد و قسمت دیگر سود سرمایه داران را. حالا از آنجا که محصول خالص کار در هر مورد مقدار معینی میباشد، بدیهی است بخشی که سود نامیده میشود، نمیتواند افزایش یابد مگر آنکه بخش دیگر – که مزد خوانده میشود – کاهش یابد. انکار این مطلب که تنزل دستمزدها، مورد نظر سرمایه دار میباشد، مترادف با این ادعاست که بگوئیم افزایش سود، بنفع سرمایه دار نمیباشد.

ما خیلی خوب میدانیم که وسایل دیگری نیز یافت میشوند که موقتاً بر سود میافزایند و آنرا تغییر میدهند، در حالیکه قانون عمومی را تغییر نمی دهند، احتیاج به آن نیست که در اینجا به آنها پردازیم.

خوب، اگر میزان دستمزدها بوسیله قانون اقتصادی صریح و کاملاً مشخصی منظم شده باشد، پس سرمایه داران چگونه میتوانند دستمزدها را تقلیل بدهند؟ قانون اقتصادی مربوط به دستمزد وجود دارد و تغییرناپذیر میباشد، اما همانطور که دیدیم انعطاف پذیر است و در واقع بصورتی دوگانه. دستمزد میتواند در یک رشته تنزل داده شود یا بطور مستقیم – یعنی در اثر عادت کردن تدریجی کارگران یک رشته خاص به سطح زندگی پائین تر – و یا بطور غیرمستقیم – یعنی بوسیله طولانی تر کردن مدت کار روزانه (و یا افزودن بر شدت کار در طول همان مدت کار)، بدون افزایش دستمزد.

علاقه هر سرمایه دار به اینکه با تقلیل دستمزد کارگانش، بر سود خود بیافزاید، در اثر رقابت میان سرمایه داران یک رشته، تشدید میگردد. هر یک از آنها سعی میکند که از رقبای خود ارزانتر بفروشد و اگر نخواهد سود خود را فدا کند، مجبور است که در راه پائین آوردن دستمزدها بکوشد. به این نحو فشار بر روی دستمزد – که بخاطر منافع سرمایه داران صورت میگیرد – بعلت رقابت متقابل آنها، ده برابر میشود. آنچه قبلاً فقط مسئله مربوط به سود بیشتر یا کمتر

بود اکنون مسئله الزام شده است.

کارگران غیرمتشکل برای مقاومت در مقابل این فشار مداوم و پایان ناپذیر، هیچ وسیله مؤثری در اختیار ندارند. به این جهت در رشته های تولیدی ای که کارگران آنها، متشکل نیستند، مزد همواره گرایش نزولی داشته و مدت کار دائماً گرایش صعودی دارد. این پروسه آرام آرام پیش می‌رود. ممکن است در اینجا و آنجا، دوران شکوفائی اقتصادی موجب توقف آن گردد ولی در عرض دوران کسادى بازار بعداً دوباره بیشتر بر سرعت آن می افزاید. کارگران معمولاً رفته رفته به سطح زندگی دائماً پائین تری عادت می کنند و درحالی که بر مدت کار افزوده میشود، دستمزدها بیشتر و بیشتر به میزان حداقل مطلق خود - یعنی به مبلغی که با مقدار کمتر از آن امکان حیات و تولید نسل برای کارگر وجود ندارد نزدیک تر میشوند.

اوایل قرن حاضر ﴿قرن نوزدهم﴾ یک حالت استثنائی موقتی را تشکیل میداد. استعمال نیروی بخار و ماشین که سرعت در حال گسترش بود، کفاف تقاضای مربوط به فرآورده های آنرا - که از رشد سریعتری برخوردار بود - نمیداد. در این رشته های تولید، دستمزدها قاعدتاً بالا بودند، باستثنای دستمزد اطفالی که بوسیله خانه کار به سرمایه داران فروخته میشوند. کار جسمی تخصصی که بدون آن هیچ اقدامی نمیتوانست صورت بگیرد، دستمزد بسیار بالائی داشت، مبلغی که یک رنگرز، یک مکانیک، یک مخمل بر و یا بافنده دستی، در آن ایام دریافت میداشت، امروز بنظر افسانه آمیز میآید. همزمان با آن، حرفه های که بوسیله ماشین ها کنار زده شده بودند، محکوم به مرگ تدریجی بودند البته ماشینهای جدید اختراع، رفته رفته کارگرانی را که مزد زیادی دریافت میکردند، کنار زدند و ماشین های اختراع شدند که خودشان ماشین میساختند و در واقع کالاهای ماشینی نه تنها تکافوی تقاضای موجود را میدادند، بلکه بیش از آن نیز عرضه میکردند. وقتی در ۱۸۱۵، در اثر صلح عمومی، داد و ستد مرتب دوباره برقرار گردید، دوره دهساله شکوفائی اقتصادی، تولید اضافی و بحران از نو آغاز گردید. تمام مزایائی که کارگران در دورانهای شکوفائی اقتصادی گذشته بدست آورده بودند و احتمالاً در اثنای دوران تولید اضافی فراوان، حتی بر آنها افزوده شده بود در ایام رکود بازار و بحران، بار دیگر از چنگشان بیرون آورده شد. بزودی - و بعد از آنکه دستمزد کارگران غیرمتشکل دائماً به حداقل مطلق نزدیک تر میشد - افرادی که در کارخانه های انگلستان کار میکردند، مشمول قانون عمومی مزد گردیدند.

البته در این میان اتحادیه های کارگری که از ۱۸۲۴ قانونی شده بودند - نیز وارد صحنه گشتند و وقت آنها واقعاً فرا رسیده بود. سرمایه داران همواره متشکل هستند و در اکثر موارد احتیاج به هیچ اتحادیه رسمی، هیچ نظامنامه و هیچ سردمداری ندارند. تعداد آنها که در مقایسه با کارگران ناچیز میباشند و این کیفیت که آنها یک طبقه مخصوص را تشکیل میدهند، معاشرت

دائمی تجارتي و اجتماعي آنها با يکديگر، همه اين چيزها را زائد ميسازد، و بعداً يعني وقتي که يک رشته صنعتي در يک منطقه مسلط شده باشد - مثل صنايع نساجي در لانگشير - تازه آنوقت يک اتحاديه کارگري رسمي سرمايه داران ضروري ميشود. برعکس کارگران از همان آغاز کار، بدون تشکيلات نيرومندی - که نظامنامه کاملاً مشخصی داشته باشد که بوسيله سردمداران و کميته های خود اعمال نفوذ نمايد - نمیتوانند کاری از پيش ببرند. اين تشکيلات، بوسيله قانون ۱۸۲۴ جنبه قانونی بخود گرفتند و از آنزمان ببعده کارگران در انگلستان قدرتي شده و ديگر توده عاجز و مثل گذشته، پراکنده ای نبودند. بزودي در اثر قدرت صندوقی که بنا به اصطلاح برادران فرانسوی ما از «پول مقاومت» (صندوق تعاونی کارگران) مالا مال شده بود، بر نيروئی که ائتلاف و کاربرد مشترک آنها نصيبشان کرده بود. افزوده بود، اينک تمام داستان تغيير کرده بود و پائين آوردن دستمزد و يا طولانی کردن مدت کار ديگر برای سرمايه دار حکم يک ريسک را داشت.

باين جهت بود که طبقه سرمايه دار آنزمان نسبت به اتحاديه کارگري خشم و عناد ميورزيد. اين طبقه راه و روشی را که مدتهای مدید در مورد کندن پوست طبقه کارگر اجرا کرده بود، همواره بعنوان يک حق ويژه قانونی و مستند خود تلقی میکرد و حالا اين دکان در حال تخته شدن بود. جای شگفتی وجود نداشت که سرمايه داران جار و جنجال شدیدی برپا کرده بودند و لااقل مثل مالکين ایرلندی امروز، احساس ميکردند که حقوق و مالکيت شان لطمه دار شده است.

شصت سال تجربيات مبارزاتی، آنها را کمی صاحب نظرتر کرده است. اکنون اتحاديه های کارگري ضوابط برسميت شناخته شده ای هستند و عملکرد آنها بعنوان يکی از عوامل تعيين کننده در تنظيم ميزان دستمزد بهمان اندازه مورد قبول قرار دارد که عملکرد قوانين مربوط به کارخانه ها بمشابه عوامل تعيين کننده تنظيم مدت کار، آری صاحبان صنايع نساجي لانگشير، اخيراً حتی از مکتب کارگران، آموخته و حالا ياد گرفته اند که وقتي بنفع شان باشد، چگونه اعتصاب براه بياندازند و در واقع بهمان خوبی و يا بهتر از هر اتحاديه کارگري.

بنابراين در نتيجه تأثيرات اتحاديه های کارگري است که عليه مقاومت کارفرمايان، قانون مزد بتصويب ميرسد و کارگران رشته هائی که خوب متشکل ميشانند، در وضعی قرار دارند که لااقل تقريباً تمام ارزش نيروی کاری را - که در اختيار کارفرما قرار ميدهند - کسب می کنند و بهمين جهت است که به کمک قوانين دولتی، مدت کار لااقل از حداکثر طول زمانی - که بيشتر از آن، نيروی کار، نابهنگام از رمق می افتد - خیلی بيشتر تجاوز نمی کند. البته اين حداکثر چيزيست که برای اتحاديه های کارگري - بصورتی که در حال حاضر متشکل ميشانند - اصولاً قابل حصول است، آنها فقط تحت مبارزات مداوم و با استهلاک عظيم نيرو و پول کارگران. و آنوقت جزر و مدهای اوضاع اقتصادی لااقل هر ده سال از نو بر دست آوردهای حاصله در يک

چشم برهم زدن خط بطلان می کشد و مبارزه ناچار میبایستی از نو آغاز گردد. این حرکت دورانی منحوسی است که راه گریز از آن وجود ندارد. طبقه کارگر همان که بوده است باقی میماند و همانطور که پیشینیان چارتیست ما اجمالاً آنرا نامیده اند طبقه بردگان اجرتی باقی میماند. آیا نتیجه نهائی آن همه کار، فداکاری و مصائب باید این باشد؟ آیا این باید برای همیشه هدف غائی کارگران انگلیسی باقی بماند؟ و یا اینکه طبقه کارگر این سرزمین آیا نباید بالاخره بکوشد که این دایره شوم را بشکافد و راه نجاتی بسوی حرکتی برای الغای سیستم مزد بطورکلی، پیدا کند؟ هفته آینده نقشی را که اتحادیه های کارگری بعنوان تشکیلات طبقه کارگر بازی می کنند، بررسی خواهیم کرد.

۲

قبلاً فونکسیون اتحادیه های کارگری را تا حدی که فقط در رابطه با تنظیم میزان دستمزد اقداماتی بعمل میآوردند و لاقلاً برخی وسایل را برای مبارزه با سرمایه، در دسترس کارگران قرار میدهند، مورد بررسی قرار دادیم ولی بحث ما درباره این موضوع بیپایان نرسیده است. ما از مبارزه کارگر برعلیه سرمایه صحبت کردیم. مدافعین سرمایه هر چه میخواهند بگویند مع الوصف این مبارزه وجود دارد تا زمانیکه تقلیل دستمزد مطمئن ترین و راحت ترین وسیله برای افزایش سود باقی بماند، آری از این گذشته تا زمانیکه اصولاً سیستم مزد وجود دارد، این مبارزه نیز وجود خواهد داشت. صرفاً موجودیت خود اتحادیه های کارگری باندازه کافی این واقعیت را به اثبات میرساند. زیرا اگر آنها بخاطر مبارزه بر علیه دستبردهای سرمایه به حقوق کارگران بوجود نیآمده باشند، پس اصلاً برای چه بوجود آمده اند؟ سکوت ثمری ندارد. با هیچ یک از این کلمات زیبا نمی توان این واقعیت زشت را که - جامعه کنونی عمدتاً بدو طبقه بزرگ آنتاگونیست تقسیم شده است - مخفی کرد. در یک سو سرمایه داران، که تمام وسایل تولید را در دست دارند و در سوی دیگر کارگران که صاحب هیچ چیز جز نیروی کار خودشان نمی باشند. محصول کار طبقه اخیر ﴿کارگران﴾ میان این دو طبقه تقسیم میگردد و موضوع مبارزه دائماً درست برسر همین تقسیم است. هر طبقه میکوشد که سهم بیشتری حاصل کند و مطلب عجیب در این مبارزه اینست که طبقه کارگر، اگر چه فقط بخاطر بخشی از محصول خود مبارزه میکند، اکثراً متهم به آن میشود که سرمایه دار را می چاید.

البته مبارزه میان دو طبقه بزرگ جامعه، بطور اجتناب ناپذیری، به یک مبارزه سیاسی میانجامد. چنین بود مبارزات دراز مدت میان طبقه متوسط یا سرمایه دار و اریستوکراسی مالک

زمین و نیز چنین است مبارزه میان طبقه کارگر و سرمایه داران. در هر مبارزه یک طبقه با طبقه دیگر، هدف بلاواسطه ای که بخاطر آن مبارزه میشود، قدرت سیاسی است. طبقه حاکمه از سلطه سیاسی خود یعنی اکثریت مطمئن خود در هیئت های مقننه دفاع میکند و طبقه پائین تر ابتدا برای بدست آوردن قسمتی از این قدرت و بعداً برای تمام آن مبارزه میکند تا در وضعی قرار بگیرد که قوانین موجود را در انطباق با منافع و نیازهای خود تغییر بدهد. به این صورت طبقه کارگر بریتانیای کبیر سالهای مدید با شور و هیجان و حتی با توسل به قهر بخاطر منشور خلق که میبایستی این قدرت سیاسی را در اختیار او قرار میداد، مبارزه کرد. طبقه کارگر انگلستان شکست خورد اما مبارزه، آنچنان تأثیری بر روی طبقه متوسط پیروزمند باقی گذاشت که این طبقه از آن زمان ببعد خوشحال بود که به قیمت کوتاه آمدن در مقابل مردم زحمتکش، بتواند موافق به آتش بس طولانی تری گردد.

البته در مبارزه سیاسی طبقه ای برعلیه طبقه دیگر، تشکیلات مهمترین سلاح است و بهمان نسبت که یک تشکیلات صرفاً سیاسی یعنی سازمان چارتیستی مضمحل میشد بهمان اندازه تشکیلات اتحادیه های کارگری مرتباً نیرومندتر میگشت تا آنکه اکنون به قدرتی رسیده است که هیچ تشکیلات کارگری خارجی قابل مقایسه با آن نمیشد. چند اتحادیه کارگری شامل یک تا دو میلیون کارگر میباشند و با پشتیبانی ای که اتحادیه های کوچکتر و یا محلی از آنها بعمل میآورند نماینگر قدرتی میباشند که هر یک از دولت های طبقه حاکمه - چه ویگ و چه توری - مجبورند روی آنها حساب کنند.

این تشکیلات نیرومند به اقتضای سنتی که در رابطه با ایجاد و تکاملشان در این سرزمین میباشد، تاکنون خود را صرفاً به این وظیفه محدود کرده اند که در تنظیم مدت کار و میزان دستمزد نقشی داشته باشند و برای الغای قوانینی که صراحتاً ضد کارگری میباشند، کوشش نمایند و همانطور که قبلاً گفته شد این امر را درست بهمان اندازه موفقیت آمیز انجام داده اند که میتوانست بحق انتظار آن وجود داشته باشد. ولی موفقیتشان از این هم بیشتر بود: طبقه حاکمه که با قدرت اتحادیه های کارگری بهتر آشناست تا خود آنها، در مواردی که دستش باز بود امتیازاتی را به آنها داد که از این حد نیز پا فراتر میگذاشت. گسترش دادن حق رای به تمام اولیاء خانواده ها توسط دیسرایلی، دست کم به بخش بزرگی از طبقه کارگر متشکل حق رای داد. اگر او گمان میبرد که این انتخاب کنندگان جدید اراده خاص خود را ابراز خواهند داشت و در آینده، دیگر رهبری خود را بدست سیاستمداران لیبرال طبقه متوسط ﴿سرمایه داران﴾ نخواهند سپرد، آیا آنوقت چنین پیشنهادی میکرد و چنانچه مردم زحمتکش با اداره امور اتحادیه های کارگری عظیم، لیاقت خود را برای کارهای اداری و سیاسی نشان نداده بودند آیا او قادر بود که

این قانون را بتصویب برساند؟

اتفاقاً همین اقدام دیدگاه تازه ای بر روی طبقه کارگر گشود و موجب شد که در لندن و تمام شهرهای صنعتی اکثریت داشته باشند و به این وسیله موقعیتی را نصیب آنها کرد که بتوانند با فرستادن افرادی از طبقه خود به پارلمان، در مبارزه با سرمایه از سلاح جدیدی استفاده نمایند. اما باید متأسفانه بگوئیم که در اینجا اتحادیه های کارگری وظایف خود را بعنوان حراست کنندگان طبقه کارگر از یاد برده اند. حربه جدید از دهسال پیش تاکنون در دست آنها قرار دارد ولی هیچ وقت آنرا از غلاف بیرون نکشیده اند. آنها نباید فراموش کنند که اگر واقعاً در صفوف اول طبقه کارگر حرکت نکنند قادر به آن نخواهند بود که برای همیشه موقعیتی را که امروزه از آن برخوردار هستند، حفظ نمایند. براستی این یک موضوع کاملاً غیرطبیعی است که طبقه کارگر انگلیس - اگر چه قدرت آنرا دارد که چهل یا پنجاه کارگر را بعنوان نماینده به پارلمان بفرستد - برای همیشه به آن رضایت داده است که نمایندگی خود را به سرمایه داران و عمال آنها از قبیل وکلای دادگستری، نویسندگان و غیره محول سازد.

علاوه بر این شواهد زیادی برای آن وجود دارد که طبقه کارگر انگلیس به این آگاهی رسیده است که از مدتهای مدید در راه غلطی گام برمیداشته است و جنبش کنونی - که صرفاً وقف دستمزد بیشتر و ساعات کار کمتر میباشد - طبقه کارگر را به دایره شومی انداخته است که هیچ راه فراری از آن وجود ندارد و نیز به این آگاهی رسیده است که نکبت اصلی، کمی دستمزد نیست بلکه خود سیستم مزد است. چنانچه این شناخت در میان طبقه کارگر بطور عمومی اشاعه یابد، آنوقت موقعیت اتحادیه های کارگری کلاً تغییر خواهد کرد و آنها دیگر از این امتیاز برخوردار نخواهند بود که تنها تشکیلات طبقه کارگر باشند. در کنار اتحادیه های مربوط به هر یک از رشته های صنعتی و یا در رأس آنها باید یک شورای متحده، یک تشکیلات سیاسی طبقه کارگر، بعنوان یک کل بوجود آید.

باین ترتیب بهتر است که اتحادیه های کارگری، دو موضوع را در نظر داشته باشند: اول اینکه بسرعت زمان آن فرا میرسد که طبقه کارگر این کشور، با وضوح تمام خواستار کسب سهم کامل خود در پارلمان گردد و دوم اینکه بسرعت وقت آن نزدیک میشود که طبقه کارگر درک کند که مبارزه برای دستمزدهای بیشتر و مدت کار کمتر و تمام فعالیت های اتحادیه های کارگری در شکل کنونی، خود هدف نبوده بلکه وسیله میباشد، یک وسیله بسیار لازم و ضروری ولی این فقط یکی از وسایلی است که برای هدف عالی خود یعنی ازبین بردن سیستم مزد بطورکلی، در دست دارد.

به منظور نمایندگی کامل کارگران در پارلمان و همچنین برای آماده ساختن وسایل ازبین بردن

سیستم مزد، تشکیلات طبقه کارگر در مجموع مورد نیاز است و نه تشکیلات هر یک از رشته های صنعتی بطور جداگانه و بهتر است این برنامه هر چه زودتر تحقق یابد. اگر طبقه کارگر انگلیس در مجموع متشکل گردد، هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که بتواند حتی یک روز در مقابل آن مقاومت نماید.

یک حزب کارگری

چقدر دوستان و علاقمندان ما، هشدار دادند که: «از سیاستهای حزبی دور بمانید.» و تا حدی که قضیه مربوط به سیاست های حزبی کنونی انگلستان میشود، کاملاً حق با آنها بوده است. یک حزب کارگری اجازه ندارد که نه از ویگها و نه از توری ها، نه از محافظه کاران و نه از لیبرالها، طرفداری کند و حتی اجازه ندارد که به مفهوم حزبی امروزی، حتی رادیکال هم باشد. محافظه کاران، لیبرالها، رادیکالها، همه اینها مدافع منافع طبقات حاکمه میباشند و نظریات گروههای مختلفی از مالکین زمین، سرمایه داران و تجار کوچک بر آنها مستولی میباشد. اگر آنها نمایندگی طبقه کارگر را بعهده بگیرند، بطور کاملاً مسلم بغلط و بنحو بدی آنها را نمایندگی خواهند کرد. طبقه کارگر چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی دارای منافع خاص خود میباشد. تاریخچه اتحادیه های کارگری و جنبش تقلیل ساعات کار، نشان دهنده آنست که چگونه کارگران برای این منافع خاص طبقه کارگر کوشش میکنند و چه چیزهایی را مصالح اجتماعی خود تلقی مینمایند. ولی مصالح سیاسی خویش را تقریباً بطور کامل بدست توری ها، ویگها و رادیکالها یعنی وابستگان به طبقه بالا می سپارند و از تقریباً یکریع قرن پیش طبقه کارگر انگلیس فقط به این قناعت کرده است که باصطلاح دنباله روی «حزب بزرگ لیبرال» باشد.

چنین روش سیاسی ای برازنده طبقه کارگری – که بهترین تشکیلات را در اروپا دارا میباشد – نیست. در سایر کشورها کارگران بمراتب فعال تر بوده اند. آلمان از دهسال پیش دارای یک حزب کارگری میباشد. سوسیال دمکراتها که در رایشتاک ده کرسی دارند و با رشد خود، بیسمارک را بحدی دچار وحشت کرده اند که او مجبور شده است به ننگین ترین اقدامات ظالمانه – که ما در مقاله دیگری درباره آن گزارش دادیم – دست بزنند. اما علیرغم بیسمارک – حزب کارگر آلمان مرتباً پیشرفت میکند. از جمله همین هفته قبل در انتخابات انجمن شهر مانهایم ﴿شهری در جنوب غربی آلمان﴾ ۱۶ کرسی بدست آورد و یک نماینده به مجلس ایالتی ساکسن فرستاد. در بلژیک، هلند و ایتالیا به نمونه آلمان تاسی جسته اند و در هر یک از این کشورها یک حزب کارگری وجود دارد، گرچه آراء انتخاباتی این کشورها بقدری بالاست که در حال حاضر شانسی برای اعزام

نمایندگانی به هیئت های مقننه موجود نمیباشد. در فرانسه جریان ساختمان حزب کارگر در وضع کنونی شدت ادامه دارد و اخیراً در چندین انتخابات محلی، حائز اکثریت شده است و در انتخابات عمومی اکتبر آینده بدون شک تعدادی کرسی بدست خواهد آورد. حتی در آمریکا نیز که انتقال افراد از طبقه کارگر به طبقه کشاورزان، تجار و یا سرمایه داران هنوز نسبتاً بسادگی صورت میگیرد، کارگران لازم میدانند که در یک حزب مستقل متشکل گردند. در همه جا کارگران برای بدست آوردن قدرت سیاسی و برای نمایندگی طبقه خود در هیئت های مقننه مبارزه میکنند. در همه جا، بجز بریتانیای کبیر.

با وجود این، در انگلستان آگاهی هرگز باندازه امروز - که احزاب قدیمی محکوم بزوال شده اند و شعارهای قدیمی بی معنی گشته و وسایل جهان شمول قدیمی تأثیرات خود را ازدست داده اند - اشاعه نیافته است. مردان خردمند تمام طبقات شروع بدرک این مطلب کرده اند که راه جدیدی باید طی شود و این راه فقط میتواند در جهت دموکراسی باشد. البته در انگلستان که طبقه کارگر صنعتی و کشاورزی، اکثریت عظیم خلق را تشکیل میدهد، دموکراسی چیزی جز حکومت طبقه کارگر نیست.

بگذارید طبقه کارگر خود را برای وظایفی که در انتظار اوست آماده سازد، آماده برای حکومت بر امپراتوری بزرگ بریتانیا، بگذارید آنها با مسئولیتی که اضطراراً بعهدہ شان خواهد بود، آشنا شوند و بهترین راه برای این امر قدرتی است که در اختیار دارند یعنی اینکه اکثریت واقعی ایرا که در هر شهر بزرگ امپراتوری سلطنتی دارا میباشند برای آن مورد استفاده قرار دهند که افرادی را از میان صفوف خود به مجلس بفرستند. با حق انتخاباتی که در حال حاضر برای اولیاء خانواده ها وجود دارد، بسهولت میتوان چهل یا پنجاه کارگر را به مجلس - که نیاز مبرمی به یک چنین خون حیات بخش تازه ای دارد - فرستاد. تنها وجود همین تعداد کارگران در پارلمان، کفایت که تبدیل تدریجی لایحه ارضی ایرلند به یک غول ارضی ایرلند را ﴿منظور تشابه کلمات بیل (لایحه) و بول (غول) در زبان انگلیسی است﴾ - همانطور که در حال حاضر جریان دارد - غیرممکن سازد یعنی آنکه نگذارد بصورت یک قانون جبران خسارات برای مالک ایرلندی درآید و همچنین غیرممکن خواهد شد که با مطالبات مربوط به تقسیم جدید کرسیهای پارلمان، مجازات شدید رشوه دانهای انتخاباتی، تأمین مخارج انتخابات بوسیله دولت - همانطور که همه جا در خارج از انگلستان مرسوم است - و غیره غیره، مخالفت گردد.

از این گذشته بجز حزب کارگر، هیچ حزب دموکرات واقعی ای نمیتواند در انگلستان وجود داشته باشد. افراد آگاه طبقات دیگر (که ضمناً تعدادشان بهیچ وجه به آن اندازه که میخواهند به ما بقبولانند، زیاد نیست) میتوانند به این حزب ملحق شوند و بعد از آنکه شواهدی برای صداقت

خود ارائه دادند، آنوقت حتی میتوانند نماینده آنها در پارلمان بشوند. این در همه جا مصداق دارد مثلاً در آلمان نمایندگان کارگران، در تمام موارد کارگر واقعی نیستند. اما هیچ حزب دموکراتیکی نمیتواند در انگلستان یا هر کجای دیگر، چنانچه یک حزب کارگری نباشد و خصلت طبقاتی قاطع نداشته باشد، به موفقیت های مؤثری نایل آید. تخطی از این امر نتیجه ای جز گروه گرائی و حقه بازی در بر نخواهد داشت.

این موضوع در مورد انگلستان حتی بیش از خارج مصداق دارد. متأسفانه از زمان از هم پاشیده شدن اولین حزب کارگری در تاریخ - یعنی حزب چارتیست ها - رادیکالها باندازه کافی حقه بازی کرده اند. البته چارتیست ها با ناکامی مواجه شدند و موفقیتی کسب نکردند. ولی آیا واقعاً چنین است؟ از شش ماده چارت «منشور» خلق، دو ماده آن - یعنی حق رای مخفی و سرشمار ایکه بر اساس وضع مالی افراد نباشد - اکنون در این کشور بصورت قانون در آمده اند و ماده سوم - یعنی حق رای عمومی - بصورت حق رأی برای اولیاء خانواده ها - لااقل تا حدودی تحقق پذیرفته است و ماده چهارم - یعنی برابری حوزه های انتخاباتی - بعنوان یکی از فرمهای که دولت کنونی وعده آنرا داده است در شرف اجراست. باین ترتیب از هم پاشیده شدن جنبش چارتیستی با تحقق نیمی از برنامه آن توأم بود. وقتی صرفاً خاطره تشکیلات سیاسی قبلی طبقه کارگر، توانسته است موجب این رفرم های سیاسی و علاوه بر آن یک ردیف رفرمهای اجتماعی بشود، پس در این صورت اگر یک حزب کارگری سیاسی واقعاً وجود داشته باشد - که چهل یا پنجاه نماینده در مجلس داشته باشد - آنوقت چه تأثیراتی باقی خواهد گذاشت؟ ما در دنیای زندگی می کنیم که در آن هر کس باید زندگی خودش را اداره کند ولی طبقه کارگر انگلیس به طبقات مالکین، سرمایه داران و خرده فروشان و وابستگان آنها یعنی وکلای دادگستری، روزنامه نویسان و غیره اجازه میدهد که نماینده منافع او باشند. اگر رفرمهای متضمن منافع کارگران فقط با این کندی و فقط با این وضع فلاکت بار قطره قطره بوجود میآیند، جای تعجبی وجود ندارد. کارگران انگلستان فقط باید بخواهند و آنوقت است که قدرت آنها خواهند داشت که هر رفرم سیاسی و اجتماعی ایرا که وضع آنها ایجاب میکند، به مورد اجرا درآورند. پس چرا این کوشش بعمل نمیآید؟

فهرست منابع*

| <u>صفحه</u> | <u>جلد</u> | <u>نویسنده</u> | <u>عنوان</u> |
|-------------|------------|----------------|---|
| ۲۴۷ _ ۲۵۰ | ۱۹ | انگلس | ۱- مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه |
| ۲۵۱ _ ۲۵۳ | ۱۹ | انگلس | ۲- سیستم مزد |
| ۲۵۴ _ ۲۶۰ | ۱۹ | انگلس | ۳- اتحادیه های کارگری |
| ۲۷۷ _ ۲۷۹ | ۱۹ | انگلس | ۴- یک حزب کارگری |

(* منابع: مجموعه آثار مارکس _ انگلس از متن آلمانی.